

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

بحث در تحقیق فرمایش محقق اصفهانی بود که ایشان حاصل کلامش این بود که اگر
بپذیریم که ورود هم به معنای وصول هست، هم به معنای صدور اما در مقام قرینه‌ای
وجود دارد که حتماً به معنای وصول باید گرفته بشود. چرا؟ چون ایشان فرمود بالاخره
اباحه از سه صورت خارج نیست؛ یا اباحه واقعی است، یا اباحه ظاهریه شرعی است، یا
اباحه به معنای لاجریت عقلیه است. به معنای لاجریت عقلیه که شأن شارع نیست و
چون حکم قبل از شرع است و امام صادق سلام الله علیه بیاید حکم قبل از شرع را
بفرمایند دیگه این وجهی ندارد. اگر اباحه واقعی مقصود باشد، اباحه واقعی فرمود چه این
«حتی یرد فیه نهی» غایت باشد و چه قید باشد برای موضوع؛ قید هم چه به نحو معرّف
باشد و چه به نحو شرط باشد، همه این‌ها تمام نیست و درست نیست. چون اگر غایت
باشد این خلف فرض لازم می‌آید چون اباحه واقعی معنایش لا اقتضائیت است هم برای
نهی هم برای وجوب، بعد این‌ها را مغیا کنند به این که نهی وارد بشود یعنی اقتضای
حرمت داشته باشد و این خلاف است ما فرضناه است. و اگر غایت باشد، این در صورتی
که غایت باشد و اما اگر قید باشد، اگر معرّف باشد این را گفتند توضیح و اضحات لازم
می‌آید چون معنای آن این می‌شود که هر چیزی که شارع در آن نهی جعل نکرده است و
نهی‌ای راجع به آن وارد شده این مباح است که این را همه می‌دانند گفتن ندارد. و اگر
شرط باشد، شرط هم استحاله دارد برای خاطر این که هیچ ضدی مشروط به عدم ضد
آخرش نیست. فرمایش ایشان در این مقطع هم بعضی عرائض را عرض کردیم، هم
مرحوم امام رضوان الله علیه فرمایشاتی داشتند که گذشت.

و اما اگر حکم ظاهری مقصود باشد؛ اگر حکم ظاهری مقصود باشد ایشان به سه بیان
فرمودند... یعنی اگر اباحه ظاهریه مقصود باشد به سه بیان فرمودند تقیید به... یا تعیّی به
صدور واقعی معقول نیست.

اما بیان اول‌شان چی بود؟ بیان اول‌شان این بود که حکم ظاهری، حلیت ظاهریه مغیا
بخواهد بشود به چیزی که مجامع است با شک که موضوع برای حکم ظاهری است این
معقول نیست چون مآلش به تخلف حکم از موضوع است. موضوع اباحه ظاهریه شک در
وجوب حرمت است، مشکوک الحرمه و الوجوب یا مشکوک الحرمه و الحلیه هست. شما
بگویید اگر در واقع من نهی کردم ولو به دست شما این نهی نرسیده باشد که قهراً وقتی
نرسیده شما شاکی هستید، مشکوک الحلیه و الحرمه است، دیگه حکم پایان یافت، معنای
آن این است که موضوع هست حکم نباشد و این مستحیل است یا لا اقل غیرصحیح است.

اشکال دوم این بود که این جور غایت خودش به تنهایی کارایی ندارد به خاطر این که همه
جا شبهه مصداقیه می‌شود مگر شارع در کنار آن بیاید استصحاب قرار بدهد. استصحاب

هم قرار بدهد استصحاب خودش کفایت می‌کند احتیاجی نیست یک قانون جعل کن که نیاز به استصحاب داشته باشد.

و اشکال سوم ایشان این بود که این تقیید باعث می‌شود که به تقدیری که بنده عرض کردم این باعث می‌شود هر کسی می‌خواهد از این روایت استفاده بکند باید احراز کند که غایت حاصل نشده، یعنی نهی واقعی وارد نشده. اگر احراز کرد که نهی واقعی وارد نشده پس بنابراین شک در حلیت و حرمت دیگه نمی‌کند، پس کجا می‌خواهد از این استفاده کند؟ بنابراین اگر حکم ظاهری هم باشد نمی‌شود مغیا به این باشد.

امام رضوان الله علیه در این جا مناقشه‌ای فرمودند به صورت اول که ما نختار همان صورت اولی که شما می‌گویید مثلاً. و اما این که اشکال که کردید لازمه‌اش این است که موضوع باشد حکم باشد، و تخلف حکم از موضوع لازم می‌آید این مطلب ناتمامی است، چرا؟ بله اگر غایت باشد حرف شما درست ولی... ما آن را قید قرار دادیم. آقای اصفهانی فرموده چه غایت باشد، چه قید باشد استحاله لازم می‌آید. ایشان می‌فرماید غایت درست است اما اگر قید باشد، قید موضوع باشد دیگر چه استحاله‌ای لازم می‌آید. شارع موضوع حکم خودش را چی قرار داده؟ مشکوکی که لم یرد فیه نهی در واقع، دو قید دارد؛ مشکوک الحلیة و الحرمة باشد، نهی واقعی هم صادر نشده باشد. هر جا نهی واقعی وارد شد جزء موضوع از بین رفته پس کل موضوع از بین رفته بنابراین تخلف حکم از موضوع لازم نمی‌آید، موضوع دیگه نیست، چون موضوع یک قید داشت. قیدش این بود که نهی واقعی صادر نشده باشد. این فرع نظر از اشکال است. این اشکال که شما می‌گویید تخلف حکم از موضوع لازم می‌آید، نه تخلف حکم از موضوع لازم نمی‌آید چون موضوع قید دارد، قیدش این است که نهی واقعی وارد نشده باشد. پس این اشکال آقای اصفهانی وارد نیست، این مطلب ایشان وارد نیست که در این صورت می‌فرماید. بله حالا حرف دوم و حرف سوم حالا آن دیگه مناقشه نکردند ایشان ظاهراً. و لاجریت را هم که ایشان فرمودند. پس بنابراین، این هم مناقشه دیگری است که حضرت امام فرموده، حالا این کلام یک مقداری راجع به آن در مقام محقق خویی که عرض می‌کنیم شاید راجع به این مطلبی هست.

نهایت امر این شد که بالاخره فرمایش محقق اصفهانی وقتی تمام می‌شود که تمام فروضی که ایشان فرموده استفاده داشته باشد و نشود از این ورود صدور مقصود باشد، پس باید به معنای وصول گرفت. اما از بعضی از آن مناقشه کردیم؛ یا به آن مناقشه که ما عرض کردیم، یا به نحوه‌ای که امام فرمودند. بنابراین ولو در بعضی مواردش تصدیق باشد این بیان دیگه قهراً قرینیت آن از بین خواهد رفت و نمی‌تواند قرینه باشد.

محقق خویی قدس سره در مقام بیانی دارند که حالا یا توافق فکر است یا اصلش را از استاد گرفتند ولی تغییراتی ایشان در این بیان دادند که با آن تغییرات ایشان بیان قوی‌تری می‌شود. ایشان فرمودند یا مراد از این ورود صدور است یا وصول است. ولی ما این جا قرینه داریم که وصول صدور نمی‌شود باشد پس بنابراین باید به معنای وصول باشد. یعنی مثل آقای اصفهانی قبول می‌کنند که گاهی ورود به معنای صدور است، گاهی به معنای وصول است اما این جا یک قرینه‌ای داریم که حتماً باید آن را به معنای وصول بگیریم نه صدور، چرا؟ می‌فرمایند برای خاطر این که اگر این «کل شیء مطلق» اگر این به معنای حکم ظاهری باشد معنا ندارد مغیا بشود، حرفی ایشان از تقیید به میان نیاوردند، فقط تغیی را مورد نظر قرار دادند و لعل وجهش هم همین است که گفتیم در کلام آقای

اصفهانى هم بود كه ظاهر اين كلام تقيد نيست، نه به نحو معرفت نه به ... بلكه ظاهرش غايت است، تغيتى است. بنا بر اين آن احتمال چون خلاف ظاهر است اصلاً ايشان در محاسبه وارد نكرده آقاى خويى. تغيتى اباحه ظاهريه ايشان مى فرمايند به ورود نهى در واقع اين درست نيست، نمى شود گفت، چرا؟ چون معلوم است موضوع حكم ظاهري چيه؟ شك است. در واقع نهى وارد بشود موضوع را كه از بين نمى برد پس تغيتى به اين ناتمام است. اين كلامى است كه ايشان به وضوحش واگذار فرموده، آقاى اصفهانى اين را برهاني خواست بكنند. ايشان استدلالى براى اين نياورده، استدلال همين است كه اين واضح است كه موضوع احكام ظاهريه چيه؟ شك ... پس نمى شود اين جا اباحه ظاهريه مقصود باشد و مراد از غايت صدور نهى واقعى باشد، اين ممكن نيست. و اگر اين جا بگويم مراد از اين اباحه واقعيه است و اباحه واقعيه مغيا شده باشد به صدور نهى، ايشان مى فرمايند اين هم تمام نيست چرا؟ براى اين كه يا از اين «كل شئ مطلق» مطلق الزم نه هست، يعنى هر شئى در تمام ازمنه و براى همه زمان ها مطلق است، مباح است واقعاً تا اين كه نهى وارد بشود. يا مقصود اين است كه هر شئى مطلق است فى زمن الرسول (ص) تا نهى صادر بشود. اين هم احتمال دوم. بنا بر اين كه ايشان مى فرمايند كه زمان پيامبر (ص) و ازمنه بعد از آن بزرگوار يك تفاوتى دارد و آن اين است كه در آن زمان سؤال كردن راجع به احكام و تفتيش و تفحص از احكام منهى بود كه نكنيد. روايات هم ايشان مى آورند كه سؤال بكنيد بارتان زياد مى شود، مسؤوليت تان زياد مى شود. شما كار نداشته باشيد، هر وقت من گفتم يك چيزى واجب است يا حرام است يا اگر نگفتم نمى خواهد برويد سؤال بكنيد. اما بعد از آن بزرگوار كه ديگه اسلام كامل شده، احكام نازل شده آن جا وجوب فحص هست، «هل لا تعلمت» وجوب تعلم، وجوب فحص وجود دارد. اگر اين روايت معنايش اين باشد، معنای دوم باشد يعنى هر چيزى مطلق است فى زمن الرسول تا نهى واقعى صادر بشود از خداى متعال، از شارع. اين معنای معقولى است. يعنى آن زمان اين چينى است يعنى در حقيقت مى خواهد كنايه از اين بزند كه تا نهى واقعى صادر نشده اين مباح است، شما نمى خواهد به خودتان در دسر بدهيد برويد دنبال اين كه بفهميد واجب است، حرام است، چيه. همه چي مباح است در اين مقطع خاص. اما اين خلاف ظاهر حديث است كه حضرت... چون تقيد ندارد كه فى زمن الرسول. پس اين معنا لا اشكال در اين كه حليت واقعيه مقيد بشود به عدم صدور نهى فى زمن الرسول، اين اشكال عقلى ندارد، مشكلى نيست منتها حالا ظاهر حديث است ولى اگر مقصود اين باشد كه فى جميع الزمنه، اگر اين مقصود باشد اين توضيح واضحات و كَأَنَّ يك بيان لغوى خواهد بود. چون معنای عبارت چه مى شود؟ معنای اين مى شود كه هر چيزى در تمام زمان ها اين مباح واقعى است، حلال واقعى است تا اين كه نهى به آن وارد بشود. معلوم است هر چيزى وجودش تا وقتى دوام دارد كه ضدش حادث بشود. مثل اين كه بگويم كل متحرك متحرك حتى يسكن. اين گفتن ندارد، معلوم است ديگه. اين جا هم بگويم كل شئ فى كل الزمنه و فى جميع الزمنه اين مباح واقعى است، تا كى اين مباح واقعى وجود در جميع ازمنه؟ تا در واقع خداى متعال كَأَنَّ اباحه را نسخ كند، بردارد به جاى آن حرمت بگذارد. اين ديگه گفتن ندارد، اين از قبيل تغيتى شئى است به ضد خودش و همه هم مى دانند و واضح است.

س: ...

ج: حالا اجازه بفرمايد ببينيم مى شود يا نمى شود.

«إذ مفاد الرواية على هذا أنَّ كل شئ مباح واقعاً حتى يصدر النهى عنه من الشارع. و

هذا المعنى من الوضوح بمكان كان بيانه لغوًّا لا يصدر من الإمام (عليه السلام) فأنه من جعل أحد الضدين غايةً للآخر، و يقال: كل جسم ساكن حتّى يتحرك.»

آیا در این فرمایش امام که جواب آقای اصفهانی را دادند در این جا می‌آید. جایی که گفتم ایشان اصلاح کردند مرحوم آقای خویی همین جاست. فرق است بین فرمایش محقق اصفهانی و فرمایش محقق خویی. محقق اصفهانی چی فرمود؟ در غایت نفرمود، حرف را در تقیید فرمود. فرمود اگر این قید موضوع باشد یعنی بفرماید کل شیءای که نهی واقعی در باره‌اش صادر نشده است این مباح. غایت نیست، قید برای موضوع است؛ هر شیءای که نهی واقعی برای آن از طرف شارع صادر نشده است مباح واقعاً. این را امام اشکال کردند به اشکال حق، و آن این بود که چنین موضوعی که لم یرد فیه نهی، مباح بودن شرعی آن نیاز به چی دارد؟ به جعل دارد، در قانون شرع است، این که بگوییم امر واضحی است، لغو است، همه می‌دانند، کجا همه می‌دانند، تا شارع جعل نکند چنین چیزی درست نمی‌شود چون قانون شرع است و این با لاجریت عقلیه اشتباه شده، آن چیزی که نهی ندارد، همه می‌گویند عیب ندارد یعنی از نظر عقلی ندارد، نه این که حکم شرع روی آن است که مباح. اگر دلیل نداشته باشیم بگوییم خدا این را مباح کرده، این چیه؟ این بدعت در دین است. هر چیزی که... احکام خمسسه همه‌اش این جور است، وجوب، حرمت، کراهت، استحباب، اباحه. اباحه شرعیه ما نمی‌دانیم شارع مباح کرده یا نه. بله در مقام عمل وقتی دلیل نداشته باشیم برائت شرعیه جاری می‌کنیم یا برائت عقلیه جاری می‌کنیم. اما برائت معنایش این نیست که یکی از احکام خمسسه این جا هست، آن برای ظاهر است. پس آن جواب امام جواب درست متینی است اما به تقریر محقق اصفهانی وارد می‌شود، اما به تقریر آقای خویی نه. چون تقریر ایشان این است که شما می‌آید ضد را غایت قرار می‌دهید، این یک امری است که همه می‌دانند، مثل همین مثالی که ایشان زدند، کل جسم ساکن حتّى يتحرك. یا کل متحرک متحرک حتّى یسکن. این جا هم شما بگویید هر چیزی مباح است در واقع تا شارع بیاید نهی کند. مثل این که بگوید هر چیزی که خدا واجب کرده واجب است تا نسخ بشود. این گفتن ندارد. پس بنابراین

س: یعنی حاج آقا ایشان اشکال خلف فرض را که اصلاً نمی‌شود فرض کرد و خلاف فرض است و تعقل آن...

ج: نه، آن‌ها را اصلاً متعرض نشده.

س: ایشان وقتی می‌فرماید که این وجوب دارد ولی واضح الوجود و واضح البیان است یعنی این که اشکال آقای اصفهانی را یا قبول ندارد که نمی‌شود قبول نداشته باشد، این خلف فرض اشکالش خیلی ظاهر است، پس معلوم است یک وجه دیگری را می‌فرماید تحت عنوان طبعی که همان تحدید موضوع است، همان تقیید موضوع است.

ج: نه، تقیید نه، فرموده غایت بده. اصلاً تقیید موضوع را...

س: ...

ج: کدام استحاله دارد؟

س: همان حرفی که بگوییم آقا جان غایت برای حکم لا اقتضائیت تبدیل به اقتضائیت می‌شود، این که خیلی واضح البطلان است، نه این واضح الوجود و واضح البیان است.

ج: نه، ایشان شاید در ذهن شریفش همان جواب‌هایی است که داده شد. ما به آقای اصفهانی جواب دادیم. آقای خویی چون آن را واضح الجواب می‌داند اصلاً مطرح نکرده.

س: پس اشکال شما ناظر به فرد ...

ج: نه، ما گفتیم چه عیب دارد که یک چیزی در یک برهه‌ای لا اقتضاء باشد بعد همان، نه در همان زمانی که فرضنا لا اقتضاء تا بگوییم خلف فرض لازم می‌آید. نه، در ادامه، تغییر و تحول در آن ایجاد می‌شود، رشد می‌کند، مقتضی می‌شود.

س: اما آن چیزی که آقای خویی دارد می‌گوید که می‌گوید واضح است همه مردم می‌دانند این شک در بقاء نیست که بعدش غیر از فرض اول. شما شک در بقاء را فرمودید فرضش لا اقتضاء در بقاء ... آقای خویی که می‌گوید واضح است یک چیزی که مردم می‌گویند همه چیز مطلق است تا نهی در آن وارد بشود این همان ... را دارد می‌گوید و این ناظر به همان فرد تحدید و محدود موضوع بودن است.

ج: نه، غایت دارد می‌فرماید ایشان. می‌فرماید غایت است فلذا فرمود «من جعل...»

س: ...

ج: تصریح کرده «لغواً لا یصدر من الامام (ع) لآئنه من جعل احد الضدين غايةً للآخر» نه این که قید موضوع آن قرار داده.

س: ...

ج: نه، غایهً للآخر.

س: غایهً فی مقام اثبات اما قیداً فی مقام الثبوت.

ج: نه، در ثبوت هم این جور است.

س: ...

ج: همین مقام اثبات هم کفایت می‌کند. امام صادق که ... در مقام اثبات است دیگه. بفرمایید هر چیزی حلال واقعی است تا خدا حرام نکند، خب ... تا خدا حرام نکند معلوم است. یا در همه احکام خمس همین جوری است. هر چیزی را که خدا واجب کرده واجب است تا بیاید حرامش کند، یا بیاید مباحش کند یا دست از آن حکم بردارد. این یک چیز واضحی است که معنا ندارد امام (ع) بخواهد این را بفرماید. همین در مقام اثبات این گفتار، این حرف که به دیگران دارند منتقل می‌کنند این مطلب درستی است، ولی مطلب درست واضحی است که توضیح و اوضاحت دادن است و این خارج از شأن امام (ع) است.

س: ...

ج: تصریح کرده غایهً للآخر، ایشان اصلاً بحث ... عرض کردم ایشان اصلاً مقیدیت را مطرح نکرده چون خود آقای اصفهانی هم گفت مقید بودن چیه؟ خلاف ظاهر است. ظاهر «حتی»، حتی یک غایت است نه این که قید برای موضوع است، قید برای موضوع بودن خلاف ظاهر است حتی، فلذا چون خلاف ظاهر است اصلاً مطرح نمی‌کند. این که مقید

موضوع بخواهد باشد. می‌ماند که غایت باشد، غایتش را... پس این جور فرموده که این حرف در کلام محقق اصفهانی، این حرف ایشان در کلام محقق اصفهانی نبود. محقق اصفهانی روی برهان رفت فرمایش فرمود، فرمود که بخواهد غایت باشد خلف فرض لازم می‌آید چون اباحه واقعیه معنایش لا اقتضائیت است، بعد بخواهی بگویی «حتی یرد فیه نهی» یعنی آن لا اقتضائیت اقتضاء بشود، این خلف فرض است. ایشان این جور دارد... آقای خویی این جوری درست نمی‌کند. می‌گوید ما ثبوتاً اشکال نداریم، اشکال‌مان اشکال اثباتی است این جا. که بخواهی بگویی هر چیزی در واقع حلال است تا خدا ضدش را جعل بکند. این را همه می‌دانیم، این گفتن ندارد. ایشان اشکال اثباتی می‌کنند یعنی با استادشان در این جهت، در مدعا موافق هستند. آقای اصفهانی می‌فرماید حلیت واقعیه نمی‌شود مگیا بشود به صدور نهی. اما آقای اصفهانی می‌فرمایند چون استحاله دارد، خلف فرض لازم می‌آید، ایشان اشکال ثبوتی و استحاله ندارد. می‌گوید قبول دارم این حرف را اما به خاطر این که مقام اثبات با آن مساعدت ندارد، چون توضیح و اصحات دادن است. از این جهت بفرماید. پس بنابراین ایشان کأنّ فرمایشات محقق اصفهانی را اصلاح فرموده، بخش‌هایی از آن که خلاف ظاهر بود اصلاً لازم به مطرح کردن نبود من الاول آن‌ها را ... که تقیید باشد. گفته آن‌ها را چرا می‌آوری در برهان، خلاف ظاهر است. آن‌ها را در محاسبه وارد نکنید. آن که در محاسبه وارد می‌کنید فقط چیه؟ تغیی است که غایت باشد. این غایت هم که می‌خواهیم قرار بدهیم این جا محاسبه می‌کند ایشان. می‌فرماید اگر حکم واقعی باشد این غایت قرار دادن باطل است. حکم واقعی اگر باشد غایت قرار دادن باطل است.

س: چطور اشکال مرحوم امام به آقای خویی وارد نیست ولی به محقق اصفهانی...

ج: عرض کردم چون محقق اصفهانی در چه صورتی آن اشکال را کرد؟

س: تقیّد.

ج: تقیّد یعنی چی؟ یعنی دارد می‌گوید هر شیء‌ای که نهی راجع به آن وارد نشده تا صادر نشده است این شیء را من چه می‌کنم؟ اجعله حلالاً، مباحاً بالحلیة الواقعیة. آقای اصفهانی گفت این توضیح و اصحات است، همه می‌دانند. این جا اشکال امام می‌فرماید یعنی چه همه می‌دانند، جعل اوست، تا نگوید که مباح واقعی نمی‌شود، مباح شرعی. شما این مباح بودن را با چی خلط کردید؟ با لاجریت عقلیه. آن لا حرجیت عقلیه است که همه می‌دانند، احتیاج به جعل شارع ندارد اما اباحه شرعی که احتیاج به جعل شارع دارد. آن اشکال آن جا درست است. این فرمایش امام به آقای خویی که وارد نمی‌شود. آقای خویی چی می‌فرمایند؟ آقای خویی دارد می‌فرماید خدای متعال می‌فرماید من هر چیزی را بدون قید حلال کردم. شارع باید حلال کند تا حلال بشود، حلال شرعی. ولی غایت این را بیاید چی قرار بدهد؟ تا این که حرامش بکنم. این گفتن ندارد، معلوم است شما هر چیزی که جعل می‌کنی تا ضد آن را جعل نکردی آن باقی است. این دیگه گفتن ندارد، این جا دیگه فرمایش امام نمی‌آید، چون آقای خویی فرموده خدا دارد جعل می‌کند، من قبول دارم او باید جعل بکند ولی می‌گویم تغیی به این غلط است چون لغو است و فایده‌ای ندارد. بنابراین فرمایش محقق خویی با این اصلاحاتی که ایشان انجام داده و حذف‌هایی که کرده نسبت به... حالا آیا اطلاع داشته ما نمی‌دانیم شاید به ذهن شریف خودش آمده، مراجعه نکردیم نمی‌دانیم ولی چون بعضی‌ها از تلامذه مرحوم محقق بروجردی قدس سره، آیت‌الله العظمی بروجردی، تازه حرف‌های ایشان خیلی جاها با محقق اصفهانی

مطابق در می‌آمد. به ایشان گفتیم آقا شما این حاشیه را مطالعه می‌کنید؟ گفته من حاشیه ایشان را ندارم، نمی‌دانم. یک جاهایی تهافت فکر است. حرف‌ها شبیه هم در بیاید، مثل هم در بیاید. حالا این جا هم لعل این جوری بوده. پس بنابراین این بیانی که مرحوم خوبی فرموده این هم بیان خوبی است که پس امر دائر است که این یرد یا به معنای یصدر است یا به معنای یصل است. اگر به معنای یصدر باشد این درست نیست. پس بنابراین باید این را به معنای چی بگیریم؟ به معنای یصل بگیریم. یصل وقتی شد قهراً آن کل شیء مطلق هم به معنای اباحه ظاهره است فلذا ایشان می‌فرماید این دلیل دلیل خوبی است برای اثبات اگر سندش درست باشد این دلیل محکمی است برای این مطلب. که حالا

وصلی الله علی محمد و آل محمد.